

ویژگی‌های حیات معقول به‌عنوان هدف متعالی انسان و راه‌های وصول به آن در اندیشه علامه محمدتقی جعفری

فاطمه زارع^{۱*}، جعفر شانظری^۲

۱. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه اصفهان

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۲/۱۰)

چکیده

غایت‌انگاری و آینده‌نگری به‌عنوان امری فطری، همواره انسان را به پژوهش در کشف اسرار و رموز پدیده‌های عالم، نظام هستی و وجود خود وادار کرده است. اگر پرسشگری در ساختار ذهن انسان نبود و اگر ذهن انسان، در طلب هدف و غایت نبود، گره از هیچ مشکلی در سراسر عالم انسانی گشوده نمی‌شد. علامه جعفری با ارائه الگوی «حیات معقول» به‌عنوان هدف متعالی جامعه بشری، فلسفه هستی انسان را، انتقال از حیات معمول به حیات معقول می‌داند. حیات معقول، حیات آگاهانه‌ای است که نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای حیات طبیعی را با برخورداری از آزادی اختیار، در مسیر اهداف تکاملی نسبی تنظیم می‌کند و شخصیت انسانی را که به‌تدریج در این گذرگاه ساخته می‌شود، وارد هدف‌های عالی خواهد کرد. این هدف متعالی، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است. جلوه عالی حقیقت رو به کمال، حیات آگاه نسبت به حقایق والای هستی، رهیدن از دام کمیت‌ها و ورود به آستانه ابدیت از ویژگی‌های حیات معقول هستند. هدف این نوشته، تحلیل هدف متعالی انسان و راه‌های وصول به آن در اندیشه این متفکر است.

واژگان کلیدی

انسان، تعهد برین، حیات معقول، دین، هدف متعالی.

۱. مقدمه

از آنجایی که انسان موجودی ایده‌آل و هدف‌گراست و بدون برخورداری از هدف و آرمان نمی‌تواند به هستی خود ادامه دهد، در سیر تاریخ، همواره اهدافی را برای خود در نظر می‌گیرد و به وسیله آن زندگی و حیات خویش را تفسیر می‌کند. او اهدافی از قبیل مال، مقام‌جویی و شهرت‌طلبی را انتخاب کرده، ولی این اهداف انسان را از زندان خود طبیعی نجات نداده است و آدمی را به هدف متعالی حیات سوق نمی‌دهد و چنین اهدافی فاقد کششی است که انسان را به هدف‌اعلای حیات حرکت دهد. دست نیافتن بیشتر انسان‌ها به غایت‌نهایی و در نتیجه سقوط به مرحله بی‌معنایی و پوچ‌گرایی ناشی از درک نادرست آنها نسبت به ماهیت و چیستی هدف متعالی و خصایص و ویژگی‌های این حیات است. انسان به‌عنوان فاعل مختار نمی‌تواند بدون هدفی‌نهایی، فعالیت‌های خود را سامان دهد و تنظیم کند، زیرا هر کس در کارهایی که انجام می‌دهد، اهدافی دارد و از آنجا که تسلسل در اهداف ممکن نیست، هدفی‌نهایی برای آن کارها در نظر می‌گیرد تا بتواند به مقاصد مختلف خویش دست پیدا کند؛ ولی در میان همه آنها چیزی وجود دارد که بالاتر از آن برای هیچ‌کس تصورشدنی نیست و این هدف غایی انسان خواهد بود. هدف غایی جامع همه ارزش‌هایی است که انسان در صدد دستیابی به آنهاست؛ حقیقت بی‌نهایت و جامع تمام ارزش‌هاست؛ نقطه اصلی و مطلوب بالذات در زندگی و والاترین ارزش مطلوب در همه فعالیت‌ها محسوب می‌شود. به دلیل ضرورت مسئله مذکور، در این مقاله ابتدا ماهیت هدف، نقش و جایگاه انسان و دین در نیل به هدف و سپس حیات معقول به‌عنوان هدف متعالی انسان از منظر علامه محمدتقی جعفری بررسی خواهد شد.

۲. عناصر سازنده هدف

در اندیشه علامه جعفری هدف، حقیقت مطلوبی است که اشتیاق وصول به آن، محرک انسان بر انجام دادن کارها و انتخاب وسایلی است که آن حقیقت را وصول‌پذیر می‌کند. هر هدفی از نظر شناسایی به چهار عنصر اساسی تجزیه می‌شود:

عنصر اول: جنبه درون‌ذاتی است که به یکی از خواسته‌های طبیعت انسانی ارتباط دارد. درک و اشتیاق وصول به آن خواسته، جنبه درون‌ذاتی هدف است. بنابراین دو رکن اساسی جنبه درون‌ذاتی هدف، شناسایی و اشتیاق به آن هستند. عامل اساسی پیروزی در هدفگیری، از پیروزی در دو رکن مزبور حاصل می‌شود. از نظر ایشان، لزوم مهارت در به‌کار بردن رکن دوم جنبه درون‌ذاتی هدف (اشتیاق) کمتر از مهارت در رکن اول (شناسایی) نیست، زیرا اشتیاق، اراده، شور و عشق پدیده‌هایی هستند که در مجرای استهلاک قرار می‌گیرند، برخلاف شناسایی‌های ناقص درباره هدف که شاید برای تجارب ما در تعقیب مجدد هدف یا سایر هدفگیری‌ها و انتخاب وسایل مفید واقع شوند، اشتیاق، اراده، شور و عشق پدیده‌های روانی هستند که در صورت منتج بودن، امیدبخش هستند و در صورت خنثی شدن، نومی‌دی به‌بار می‌آورند.

عنصر دوم: جنبه برون‌ذاتی هدف و آن، حقیقتی است که با قرار گرفتن در جذب اشتیاق و اراده آدمی، رنگ هدف به خود می‌گیرد. اشتیاق و اراده به هدف از ضروریات واقعی آن است. ملاک ضرورت واقعی هدف، ساختمان طبیعی و روانی انسان خواهد بود. ساختمان طبیعی و روانی انسان، اشیا را به ضروری، مفید و غیرضروری و مضر تقسیم می‌کند.

عنصر سوم: هدف در همه موارد حقیقتی خارج از موقعیت فعلی انسان هدفگیر است، زیرا امری که بیرون از سلطه و اختیار انسان نیست، جزئی از اوست و اشتیاق و کار برای وصول به چیزی که جزو آدمی محسوب می‌شود، تحصیل حاصل و امر نامعقولی است. انسان‌ها در انتخاب هدف (که حقیقتی خارج از آنهاست) به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. انسان‌هایی هستند که عوامل جبری محیط و تاریخ، آنها را با خود می‌برد. هدفگیری این گروه به هدفگیری غریزی سایر حیوانات بی‌شبهت نیست. آنان در جریان زندگی نه اعتلا و نه سقوطی دارند و هدف برای آنها، ساختمان وجودی است و بس.

۲. انسان‌هایی هستند که در هر موقعیتی به‌دست می‌آورند، سعی جدی در دگرگون کردن آن به هدفگیری‌های عالی‌تر دارند و هدف‌های عالی برای آنها خارج از موقعیتشان قرار گرفته و به‌دلیل کششی که به‌سوی آنها دارند، همواره موقعیت فعلی را موقت می‌دانند.

البته منظور از کشش به اهداف عالی تر آن نیست که موجودیت طبیعی یا ساختمان فکری آنها دگرگون شود، بلکه منظور این است که اهداف عالی، موقعیت روانی آنها را گسترده تر و اصالت حیاتشان را در این دنیا نیرومندتر می کند و در نتیجه به مافوق انسانها می نگرند و ابعاد درونیشان بازتر می شود و به حلقه زنجیر وراثت، محیط و تاریخ مسلط می شوند.

عنصر چهارم: دو جنبه جبری و اختیاری وصول به هدف. جنبه جبری هدف، در خارج از موقعیت فعلی انسان، از یک جهت در مجرای قانونهای مهارنشده طبیعت یا اعمال و خواسته های دیگر انسانها قرار می گیرد که خارج از اختیار انسان است. جنبه اختیاری، به دست آوردن هدف در موقع معین، به رسیدگی ها و تکاپوهایی احتیاج دارد که در حیطه قدرت و اختیار انسان است (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۸۰ - ۸۴).

۳. حیات، اصیل ترین هدفها

علامه جعفری، حیات را اصیل ترین هدف می داند و با چند دلیل، اصالت جنبه هدفی حیات را اثبات می کند:

دلیل اول: داشتن حیات و ادامه آن، اصیل ترین هدفی است که خود را مطلوب مستقل و نهایی در مقابل تمام فعالیت های فکری و عضلانی ما قرار می دهد. تنها این هدف است که همه آنچه را که در سلطه انسان قرار می گیرد، از چشم انداز وسیله می نگرد. این دلیل به آگاهی حیات از خود حیات مبتنی است که همه انسانها، بی نیاز از واسطه، در خود می یابند.

دلیل دوم: همه قانون های بشری و مذهبی و اصول اخلاقی بدون استثنا، اصالت هدف بودن حیات را می پذیرند.

دلیل سوم: در طول تاریخ، همه انسانها با احساس ضرورت حیات و چشیدن طعم آن، ارتکاب هر عمل را به عنوان وسیله ادامه حیات توجیه کرده اند. هیچ عملی در مقابل اصالت حیات آنچنان جلوه ای نداشته است که رنگ حیات را مات کند، زیرا کمرنگ کردن حیات مساوی نابودی آن است.

دلیل چهارم: در طول تاریخ علم و فلسفه، همه تفکرات و عقاید، وسایلی برای حیات

تلقی شده‌اند (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۸۸). بنابراین در اندیشه ایشان، حیات پدیده‌ای است که ذاتاً دارای ارزش هدفی است ولی با نظر در اهداف عالی‌تر می‌توان حیات را وسیله قرار داد. سؤالی که شاید به ذهن متبادر شود این است که چگونه حیات هم ارزش هدفی و هم ارزش وسیله‌ای دارد؟ برای پاسخ به این پرسش باید به دوسطحی بودن حیات نظر کرد: الف) سطح مجاور طبیعت؛ و آن سطحی است که در مجرای تحولات پی‌درپی قرار می‌گیرد. این تحولات از تماس سطح حیات با عوامل طبیعت و مختصات خود آن سطح ناشی می‌شود که پیوسته در حال تأثیرپذیری از عوامل و فعالیت‌های اختصاصی خویش است. حیات با نظر به این سطح، ارزش وسیله‌ای دارد و در مجرای افسردگی و شکوفایی، شادی و غم و ... قرار می‌گیرد.

ب) سطح عمیق حیات؛ و آن حقیقت ثابتی است که در جاذبه حیات کلی رو به رشد و کمال قرار می‌گیرد. این سطح عمیق، پایدار و دارای ارزش هدفی و همان مطلق است که هیچ نیرو و عاملی جز آفریننده حیات به آن دسترسی ندارد (جعفری، ۱۳۵۷: ۹۱ و ۹۲).

بنابراین باید برای پیدا کردن هدف متعالی حیات، خود حیات تفسیر شود و شناسایی حقیقت و ابعاد حیات نیز بدون در نظر گرفتن هدف متعالی، پاسخگوی سؤال اساسی انسان نخواهد بود. در واقع، علامه جعفری بین شناسایی و تفسیر حیات و لحاظ کردن هدف متعالی، رابطه دوسویه‌ای برقرار می‌کند و می‌نویسد اگر انسان درباره اهداف متعالی حیات خویش، بزرگ‌ترین اندیشه‌ها را به کار گیرد، مادامی که خود حیات را خوب نشناسد، آن اندیشه‌ها جز خیالات و صرف وقت چیز دیگری نخواهد بود و برعکس، اگر انسان تمام ابعاد حیات را به لحاظ علمی بشناسد، ولی محصول و هدف اعلای آن را درک نکند، بهره‌برداری از حیات جز در محدوده غرایز و فعالیت‌های عادی آن، نتیجه‌ای نخواهد داد.

هرگز خود حیات نمی‌تواند از فلسفه و هدف خود سؤال کند، زیرا شیء خود را برای خود مطرح نمی‌کند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه کسی شایستگی پرسش از حیات، فلسفه و هدف آن را دارد؟ به نظر علامه «من انسانی» مقوله‌ای است که شایستگی عبور از مراحل تفاعل مادی و امواج متقاطع کمیت‌ها و نیل به حیات را دارد و می‌تواند با

به کار بردن عقل و وجدان، همان حیات طبیعی را پشت سر گذارد و به مرحله متعالی حیات راه یابد. وقتی من انسانی از هدف حیات می‌پرسد، چون در نقطه مافوق حیات طبیعی قرار گرفته است، نمی‌تواند پاسخ خود را از خود حیات طبیعی و شئون آن جست‌وجو کند. (جعفری، بی‌تا: ۵۷ - ۵۹).

برای اثبات اینکه حیات بدون فعالیت‌های هدفگیری، ماهیت خود را از دست می‌دهد، کافی است به اساسی‌ترین عنصر حیات توجه شود و آن، پدیده «می‌خواهم» است. بدیهی است که هر چه حیات انسان محدودتر باشد «می‌خواهم» آن نیز محدودتر خواهد بود و هر چه حیات انسان، ابعاد خود را بیشتر باز کند «می‌خواهم» آن، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت افزایش خواهد داشت. حیات آدمی بدون این «می‌خواهم» جز امواج ماده و معلول جبری قانون‌های طبیعت، چیز دیگری نیست (جعفری، بی‌تا: ۱۰۴ و ۱۰۵) البته برای به جریان افتادن این عامل بزرگ حیات هدفی، باید تمام مختصات مثبت انسانی در حد اعلائی امکان شناخته شده باشد و پس از شناخته شدن همه مختصات، خاصیت منبع بودن آن برای جوشش «می‌خواهم» کشف شود. با شرکت آن مختصات در هدف حیات است که «می‌خواهم» واقعی به جریان می‌افتد و کارگاه بسیار عظیم انسان، شروع به تولید محصول خود (یعنی هدف حیات) می‌کند.

۴. مختصات و ویژگی‌های حیات هدفدار

زندگی دارای هدف، مختصاتی دارد که هر یک از آنها در عین وسیله بودن برای هدف متعالی حیات، بعدی از هدف عالی هستند؛ از آن جنبه که هدف متعالی حیات، ورود به حوزه دیدار ربوبی است، این مختصات جنبه وسیله‌ای دارند و از آن نظر که همین مختصات در آن هدف متعالی با وضعی تجریدیافته تثبیت می‌شوند، دارای بعد هدفی هم هستند. این مختصات به‌عنوان محصولات عالی، در چنین حیاتی شکوفا می‌شوند. ارکان مختصات زندگی هدفدار چنین است:

۱.۴. تعهد برین

این ویژگی، عالی‌ترین مختصه حیات هدفدار و عنصر اساسی اومانیزم است که شناخت

موقعیت خود در جهان هستی و التزام به تکامل و به ثمر رساندن شخصیت خواهد بود. با بروز این ویژگی است که تعهدهای اجتماعی و عمل به آنها نیز پرتوی از تعهد برین می‌شود و احساس سنگینی و فشار آنها به نیروی محرک زندگی مبدل خواهد شد. رسالت انسانی باید این پدیده مقدس را که بدون آن، موجودی به نام انسان نداریم، به هر وسیله ممکن در عقول و دل‌های انسان‌ها تثبیت کند. معنای تعهد برین این است که انسان، خود را به‌عنوان یک موجود وابسته به جهان هستی (که جلوه‌ای از مشیت کلی الهی است) بپذیرد. این پذیرش، هدفدار بودن او را در طول زندگی در تمام شئون حیات اثبات می‌کند. تعهدها و پیمان‌های اجتماعی، اخلاقی و حقوقی او، از جوهر ناب همین تعهد برین تقویت می‌شود و از آن آب حیات سیراب خواهد شد. بدون تعهد انسانی برین، راهی برای اثبات ارزش انسانی نخواهیم داشت (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۶۳).

۲.۴. شناخت ارزش حیات

تنها زندگی هدفدار است که می‌تواند چهره واقعی حیات را نمودار کند و آن را از مفهوم یک پدیده معمولی فشرده در میان عوامل جبری بالاتر ببرد و در منطقه ارزش‌ها قرار دهد. برای انسان با هیچ دلیلی نمی‌توان اثبات کرد که حیات در قلمرو اصلی خود، حقیقتی است که تمام جانداران به‌منزله امواجی از آن حقیقت هستند. احترام به ذات که ایده‌آل تمام اومانیست‌ها و اعلامیه جهانی حقوق بشر و فلاسفه انسان‌شناس و ارباب مذاهب الهی و اخلاقیون است، جز با پذیرش این ویژگی حیات هدفدار امکان‌پذیر نخواهد بود.

۳.۴. برخورداری از روشنائی و سعادت

منظور از روشنائی و سعادت آن نیست که تمام شئون زندگی هدفدار، روشن و در لذایذی (که معمولاً آن را سعادت می‌نامند) غوطه‌ور باشند، بلکه مقصود این است که هدف متعالی، شعاعی معنادار به تمامی شئون انسان و جهان می‌اندازد و در عین حال که جزییات زندگی، تاریک و رنج‌آور است، زمینه و محصول کلی حیات، روشن و سعادت‌مند تلقی می‌شود.

۴.۴. جدی گرفتن جهان هستی

جهان هستی یک مجموعه نظام‌مند بوده و مسلّم است که بدون جدی گرفتن جهان هستی،

منطقی برای حیات هدفدار نخواهیم داشت. به همین دلیل خصیصه مذکور شاید هم جنبه علتیت برای حیات هدفدار داشته باشد و هم جنبه معلولی؛ زیرا اگر جدی بودن جهان هستی برای کسی اثبات شود، بدون تردید، جدی بودن حیات که جزئی از جهان هستی است، اثبات خواهد شد و برعکس وقتی برای کسی هدفدار بودن حیات اثبات می‌شود، به دلیل رابطه جزء با کل، هدفداری جهان هستی نیز پذیرفتنی خواهد بود. در نگرش این متفکر، علت اینکه حیات هدفدار، جهان هستی را جدی تلقی می‌کند، این است که اگر قانون‌های حاکم بر عالم هستی را جدی تلقی نکند، خود حیات به پوچی محکوم می‌گردد و فضیلت‌ها و ارزش‌ها جز مشتی از خیالات چیز دیگری نخواهد بود.

۴. ۵. تعدیل خود طبیعی

تجربه‌های همه‌جانبه در تمامی ادوار تاریخ به‌خوبی نشان داده‌اند که رهایی بی‌قید و شرط «خود طبیعی» سنگین‌ترین زنجیر به دست و پای «من ایده‌آل انسانی» است. اگر این زنجیر به دست و پای خود طبیعی (که غرایز حیوانی خام است) زده نشود، به‌طور جبری به گردن «من ایده‌آل انسانی» زده می‌شود. حیات طبیعی «من ایده‌آل انسانی» در این است که غرایز حیوانی خام تعدیل شود و در غیر این صورت، امتیازات و عظمت‌های تکاملی انسان چیزی جز سایه‌های گسترده همان غرایز نخواهد بود. این ویژگی به اندازه‌ای اهمیت دارد که می‌توان گفت بدون آن، انسانیت و رسالت انسان جز موهومات چیز دیگری نیست. به گفته علامه جعفری، بی‌اعتنایی متفکران علوم انسانی به اصل تعدیل خود طبیعی موجب شده است که عالی‌ترین قانون‌های حقوقی مانند مجلل‌ترین و باشکوه‌ترین کاخی شود که بر قله‌های کوه آتشفشان بنا شده است (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۶۴).

۴. ۶. به‌دست آوردن آزادی برین

وقتی زندگی دارای حیات تلقی شود، زنجیر گرانباری که در کارزار ماده و حیات در وجود انسان تعبیه شده است، از گردن روح باز و به دست و پای هوا و هوس‌های بی‌اساس بسته می‌شود. این پدیده، آزادی برین نام دارد. زندگی با آزادی برین یکی از مختصات متعالی حیات هدفدار است و بدون به‌دست آوردن این آزادی، حتی با وجود سایر آزادی‌هایی که برای جریان معمول زندگی نیاز است (مانند آزادی اجتماعی و

آزادی عقیده) نمی‌توان پاسخ منطقی برای معنای حیات به‌دست آورد.

۷.۴. آزاد ساختن انسان از مطلق تراشی‌ها

حس مطلق تراشی در درون انسان به اندازه‌ای فعال است که می‌توان گفت یکی از ویژگی‌های مغز انسان، مطلق‌سازی است. در اغلب موارد، سه عامل عشق به امر مطلق، کمبود فرصت برای تفکرات همه‌جانبه و شتابزدگی در تفسیر حیات موجب می‌شود که انسان‌ها و حتی دانشمندان، از ارزیابی واقع‌بینانه مطلق‌ها محروم شوند. این سه عامل موجب می‌شوند به‌جای آنکه مطلق‌های به‌دست‌آمده، اصولی برای تکامل معارف بشری باشد، به‌صورت مکتب‌های فلسفی و ایدئولوژیکی بروز کند و موجب حصول تناقض‌هایی می‌شوند که سوق‌دهنده تفکرات انسان‌ها به‌سوی پوچ‌گرایی است. بنابراین، به اعتقاد علامه جعفری حیات هدفدار در جریان سیستم باز خود، مطلقاً جز هدف متعالی حیات نمی‌شناسد و کلیات و مطلق‌های دیگر را به‌عنوان وسایلی برای نیل به هدف متعالی حیات تلقی می‌کند (جعفری، بی‌تا: ۱۵۹ - ۱۶۹).

محمدتقی جعفری بر این باور است که تنها در صورتی زندگی انسان‌ها با تمام ظرفیت شکوفا خواهد شد که آنها معنای حیات را درک کرده باشند (جعفری، ۱۳۸۱: ۳۸۱). به نظر او، سؤال از فلسفه و هدف زندگی برای دو گروه مطرح نخواهد شد: گروه اول کسانی هستند که حیات را منحصر در ابزار و پدیده‌های مادی حیات طبیعی می‌دانند.

گروه دوم اشخاص رشدیافته‌ای که حیات را جزیی از مجموع هستی (که در یک آهنگ کلی شرکت کرده است) تلقی می‌کنند و هر جزیی ولو پست‌ترین پدیده از حیات، برایشان جزیی از آهنگ کلی هستی است که هدف نامیده می‌شود (جعفری، ۱۳۶۰: ۲۰).
به اعتقاد این اندیشمند، در مقام ارزیابی فهم معنای زندگی، شناخت هویت و حیات، خود کار دشواری نیست و اولین قانون شناخت خویشتن، قانون اصلی من و روح است. دستیابی به این شناخت، کار دشواری نیست؛ زیرا هر کسی درباره خویشتن آگاهی‌هایی دارد و این کار نیازمند فلسفه و روانشناسی نیست (جعفری، ۱۳۶۲: ۲۰۲). ولی از طرف دیگر

این گونه هم نیست که انسان به راحتی در زمان محدودی، هویت خود را بشناسد و به درک تمام معنای زندگی خود نائل شود (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۰۹).

علامه جعفری شش تقسیم‌بندی در مورد حیات مطرح می‌کند. او از زندگی ناآگاهانه و بدون استقلال شخصیت و آزادی و اختیار، زندگی دنیوی برای دنیای محض، زندگی معنوی برای تلطیف روح یا برای آخرت محض، زندگی معنوی‌نما برای زندگی مادی و زندگی اخروی‌نما برای زندگی دنیوی و زندگی دو عنصری دنیوی در مسیر حیات اخروی سخن به میان آورد و آن را «حیات معقول» نام گذاشت. این نوع حیات مورد نظر پیامبران الهی بوده است که زندگی را حقیقتی عالی و باعظمت معرفی کرده‌اند. آنان دو بال علم و عمل را برای تکامل انسان در نظر گرفته، زندگی دنیوی را در مسیر حیات اخروی به جریان انداخته‌اند. انسان در پهنه حیات مادی، با تصرف در عالم، تکامل پیدا می‌کند. هرچند فعالیت‌های انسانی جنبه مادی دارد، حقیقت و باطن آن می‌تواند جنبه اخروی هم داشته باشد. هیچ‌گاه احساس رکود در حیات، به انسان دست نمی‌دهد و آدمی با وجود ناگواری‌های بسیار، حیات را گوارا تلقی می‌کند (جعفری، ۱۳۶۰: ۵۶).

۵. دین، مهم‌ترین منبع در نیل به هدف متعالی انسان

به نظر علامه جعفری، دین مهم‌ترین منبع معنابخش به زندگی است. در مورد اینکه آیا می‌توان بدون مذهب از فلسفه و هدف زندگی یاد کرد، سؤالی در قالب استفهام انکاری به ذهن متبادر می‌شود که اگر کسی از دانشجویان یا استادان جست‌وجو کنید و ببیند که می‌تواند با قطع نظر از مذهب، برای این زندگی فلسفه پیدا کند، شما را به خدا قسم زود به من خبر دهید. البته اگر مقصود از دین، یک مجموعه عقاید بی‌پایه و انجام دادن اعمال بی‌اساسی به عنوان دین باشد، نه تنها دین به این معنا نمی‌تواند در حیات بشری ضرورتی داشته باشد، بلکه مختل‌کننده حیات معقول بشری خواهد بود (جعفری، ۱۳۷۳: ۸۷).

دین گواراترین آب حیات زندگی انسان‌هاست؛ زیرا تنها دین است که چهار سؤال اساسی «من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ برای چه آمده‌ام؟» را پاسخگو خواهد بود، به همین دلیل، فقدان دین و دینداری، ندانستن پاسخ به مبدأ و مقصد زندگی

انسان‌هاست که موجب گیجی، تحیر و بی‌معنایی زندگی آنها می‌شود.

منظور از معنای زندگی، معنای دینی زندگی است. انسان زمانی می‌تواند زندگی معناداری داشته باشد که سرلوحه زندگی خود را آرمان‌های اخلاقی والا قرار دهد؛ آرمان‌های اخلاقی والایی که از دین نشأت گرفته باشد. به باور او، تنها خواسته اصیل دین و اخلاق است که جوهر حیات ما را تفسیر می‌کند و به آن معنا می‌دهد. او عامل بیشتر خودکشی‌ها را پیروی از تمایلات نفسانی می‌داند که تنها راه حل آن زندگی توأم با معنویت و اخلاق است (جعفری، ۱۳۵۷: ۱۰۰). وی به‌صراحت اعلام می‌کند که اگر اخلاق و دین را از زندگی حذف کنیم، حیات ورشکسته خواهد شد. او همچنین توصیه می‌کند که اگر فلسفه دیگری جز این دو برای حیات در نظر بگیرید، به بن‌بست خواهید رسید. محمد تقی جعفری از آلبر کامو یاد می‌کند که در مورد هدف زندگی کار کرده، ولی غفلت او از دین به‌عنوان مهم‌ترین عامل معنابخش به زندگی، وی را به پوچی کشانده است و در آخر به این نتیجه رسیده که «مذهب است که پاسخ آن برای هدف حیات به قوت خود باقی است» (جعفری، ۱۳۸۱: ۵۹۱).

انسان دیندار، عهده‌دار رسالتی الهی خواهد بود که عبارت است از «احساس تعهد و ابلاغ و اجرای حقایق عالی‌تر از وضع موجود، یا کوشش برای ادامه آن حقایق از یک منبع بالاتر به انسان‌هایی که نیازمند آن حقایق می‌باشند» (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۲). موضوع این رسالت، آرمان و ایده‌آل‌های اعلای انسانی با شعار «آنچه باید بشود»، عامل تحریک انسان‌ها و پیشرفت آنها خواهد بود (جعفری، ۱۳۶۳: ۴۷).

بنابراین نه‌تنها دین عامل رکود انسان نیست، بلکه تنها راه هموار و کوتاه و حساب‌شده‌ای است که با آموزه‌های خود، انسان را به‌طور هدفمند در مسیری رو به تکامل هدایت خواهد کرد. او حتی درباره ارزش و اهمیت حیات در موارد بسیاری به قرآن و روایات گوناگون از ائمه اطهار(ع) استناد می‌کند و معتقد است که انسان باید قبل از هرگونه قضاوت و داوری درباره حیات، سرچشمه اصلی آن را بشناسد؛ زیرا به باور او چیزی که آغازش درک نشود، خودش را نمی‌توان فهمید و چیزی که خودش فهمیده نشود، نمی‌توان از هدفش سؤال کرد (جعفری، ۱۳۶۳: ۸۸).

مولوی نیز از جمله عرفایی است که به سهم خود در این زمینه اظهار نظر کرده است و

دین را «نزدبان آسمان» می‌داند و معتقد است که حس دینی با ورود به قلب انسان شکل می‌گیرد و انسان به موجب آن، به عالم ملکوت راه می‌یابد. اگرچه دستیابی به این حس دینی، مشکل و حفظ آن نیز، تنها با استمداد از پیامبران ممکن است، هرچقدر انسان به امور مادی و دنیوی کم‌توجهی کند، حس دینی وی رشد و تعالی بیشتری می‌یابد:

حس دنیا نزدبان این جهان	حس دینی نزدبان آسمان
صحت این حس بجوید از طیب	صحت آن حس بجوید از حیب
صحت این حس ز معموری تن	صحت این حس ز ویرانی بدن

(جعفری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۵۸)

به گفته این شاعر عارف، نزدیکی به خدا که هدف اصلی دین است، به معنای بالا یا پایین آمدن نیست؛ بلکه رهایی از زندان هستی، خود قرب به حق را به دنبال خواهد آورد. هر کجا خداوند معشوق قرار گیرد، آنجا هدف دین که رسیدن به «فوق گردون» بوده، به تحقق رسیده است:

قرب نه بالا و پستی رفتن است	قرب حق از حبس هستی رستن است
-----------------------------	-----------------------------

(جعفری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۵۹)

هرکجا دلبر بود خود همنشین	فوق گردون است نه زیر زمین
---------------------------	---------------------------

(جعفری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۵۸)

در حقیقت، هدف اصلی دین آن است که می‌خواهد انسان را به مقام همنشینی با دلبر ببرد. این همنشینی، فقط از راه سلوک معنوی صورت می‌پذیرد و این سلوک با شکستن زنجیر تعلقات دنیوی شروع می‌شود.

۶. ارزش انسان در نیل به هدف متعالی

از نظر محمدتقی جعفری، انسان برای اینکه معنای زندگی خود را درک کند، باید از موقعیت و جایگاه خودش در عالم آگاه شود و بداند که قانون الهی، انسان را چگونه مطرح می‌کند. به اعتقاد او، انسان باید بداند که مانند کلمه‌ای نیست که صرفاً در کتاب تاریخ بشری افتاده باشد

و هیچ ملزم نباشد که جایگاه خود را در این کتاب درک کند و از دخالتش در این کتاب بپرسد؛ بلکه قانون الهی دربارهٔ انسان می‌گوید: تو ای انسان که در وسط کتاب هستی قرار گرفته‌ای! کوچک‌نما! تو همان ارزشی را داری که کتاب هستی دارد. تو هرگز در این کتاب، حرف ربط نیستی، بلکه جهان بزرگ را درون تو قرار دادم؛ ولی اگر وجود تو گورستان این جهان شده، به خودت مربوط است (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۹: ۵۷۱). علامه، انسان را با جهان هستی مقایسه می‌کند و او را از جهان برتر می‌داند؛ زیرا معتقد است انسان، علت غایی عالم آفرینش و انگیزهٔ خدا از خلقت و به جریان انداختن جهان هستی بوده است (جعفری، ۱۳۶۳: ۴۸۶). بنابراین انسان باید جایگاه واقعی خود را در جهان هستی بفهمد تا بتواند درک کاملی از معنای واقعی زندگی داشته باشد. انسان بیگانه از خویشتن، نه تنها از مفهوم عالی انسانیت دور است، بلکه از احساس اینکه او هم موجودیتی دارد، تهی خواهد بود.

۷. حیات معقول: هدف متعالی انسان

با نظر دقیق در معنای هدف، بدون تردید هدف متعالی با غوطه‌ور شدن در تمایلات جبری و شبه جبری خود طبیعی (که احساس آزادی را خوشایند جلوه می‌دهد) حاصل نمی‌شود و نه تنها وصول به هدف اعلاّی حیات امکان‌پذیر نیست، بلکه برای انسان‌هایی که بازیگر این صحنه هستند، حقیقتی به‌عنوان هدف اعلاّی حیات تصورشدنی نیست. وصول به هدف متعالی حیات به دو مقدمهٔ ضروری نیازمند است که بدون این دو مقدمه، تصورات سخنان مربوط به این هدف، خیالات و یاوه‌هایی بیش نیستند:

۱. استفادهٔ منطقی از فعالیت‌های عقل سلیم که با وجدان پاک و دریافت‌های فطری انسان هماهنگ است.

۲. ارادهٔ جدی به بهره‌برداری از فعالیت‌های عقلانی که تفسیرکنندهٔ هدف اعلاّی حیاتند. مقصود از هدف متعالی حیات، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است. حال منظور از «شرکت در آهنگ کلی هستی» چیست؟ معنای این عبارت، در آیه‌ای از قرآن «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» متجلی شده است و منظور آن، قرار گرفتن در جاذبهٔ ربوبی و تصفیةٔ روح از آلودگی‌های حیوانی و رذایل اخلاقی است که به‌وسیلهٔ

تکالیف مقرر از جانب پیامبران الهی، تسلیم شدن در برابر دستورات سازنده و جدان برین و تغییر دادن من مجازی به من حقیقی به دست می آید. از این هنگام، آگاهی حقیقی به لزوم شرکت در آهنگ کلی هستی به وجود می آید و اراده حرکت و ورود به هدف اعلائی حیات شروع می شود.

محمد تقی جعفری برای تبیین هدف متعالی، حیات انسان‌ها را به «حیات طبیعی محض» و «حیات معقول» تقسیم می کند. به عقیده ایشان، حیات طبیعی محض نوعی زندگی حیوانی است و افرادی که در آن ساکنند، به تنازع بقا اشتغال دارند. در حیات طبیعی محض، اشباع غرایز طبیعی اصالت دارد و حیات انسانی اسیر خواسته‌های طبیعی است و ابعاد مثبت وجود آدمی به فراموشی سپرده شده و بسیاری از توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و استعداد‌های او نادیده گرفته شده یا به نابودی گراییده است. از سویی این حیات، ویژگی‌هایی دارد که در آن، ابعاد و ظرفیت‌های وجودی و استعداد‌های آدمی در نیل به تعالی و کمال دستخوش فراموشی می شود.

کاروانیان حیات معقول در اندیشه علامه جعفری عبارتند از:

۱. افرادی که از تعدیل فعالیت‌های غرایز خود عاجزند و اشباع آن غرایز را متن حقیقی می دانند؛

۲. افرادی که خود را ملزم به شکوفا ساختن استعداد‌های مغزی و روانی نموده و نه تنها برده مطلق شرایط و عوامل محیط اجتماعی نشده، بلکه همواره با تلاشی درونی، سعی در تعدیل روابط در مسیر رشد اجتماعی داشته‌اند.

او حیات معقول را حیاتی پاک از آلودگی‌ها می داند که فرد خودش را در مجموعه بزرگی به نام جهان هستی (که پایانش منطقه جاذبه الهی است) در مسیر تکامل می بیند (جعفری، ۱۳۶۰: ۱۰). به نظر وی، حیات معقول، حیات آگاهانه‌ای است که نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای حیات طبیعی را با برخورداری از رشد آزادی شکوفان در اختیار، در مسیر اهداف تکاملی نسبی تنظیم می کند و شخصیت انسانی را که به تدریج در این گذرگاه ساخته می شود، وارد هدف اعلائی حیات خواهد کرد. این هدف متعالی، شرکت در آهنگ

کلی هستی وابسته به کمال برین است. در این تعریف به مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی اشاره شده که شامل چند عنصر مهم است:

۱. انسانی که در مسیر حیات معقول قرار دارد، دارای حیات آگاهانه و شخصیت مستقلی است و تمامی فعالیت‌های وی مستند به شخصیت اصلیش است، نه بر اساس تقلید و پیروی از رفتار دیگران. چنین انسانی از اصول و ارزش‌های حیات خویش به‌خوبی آگاه است و بر مبنای آنها به انتخاب‌گری دست می‌زند و عمل می‌کند.

۲. انسانی که در مسیر حیات معقول قرار گرفته است، از علل و عوامل جبری که او را احاطه کرده‌اند، به‌خوبی آگاه است و سعی می‌کند تا از آزادی خود به‌درستی استفاده کند. در حیات معقول، آدمی به مرحله‌ی والای اختیار می‌رسد و هر اندازه در این مرحله از آزادی برخوردار باشد، دارای حیات معقول و بالاتری خواهد بود.

۳. در مسیر حیات معقول، هر عمل و حتی فعالیت‌های مغزی انسان در مسیر کمال قرار دارد و انسان در هیچ‌یک از مراحل حیات تصور نمی‌کند که به کمال نهایی نائل شده، بلکه همواره در تلاش است تا به اصل بالاتری برسد. به دیگر سخن، انسان در حیات معقول در یک جست‌وجو و شدن مستمر و دائمی است و هیچ‌گاه خود را از دستیابی به مراحل بالاتر کمال و سعادت بی‌نیاز نمی‌بیند.

۴. در حیات معقول، استعدادهای مثبت انسان به فعلیت می‌رسند و انسان از سعادت حقیقی برخوردار می‌شود. در اینجا احساسات خام و ابتدایی انسان به احساسات تصعید می‌شود و تعلق‌های جزئی وی به تعلق‌های عالی‌تر مبدل خواهد شد. شخصیت آدمی در مسیر حیات معقول، از واقعیات بیرونی و درونی استفاده صحیح می‌کند، چرا که تمام ابعاد وجودی وی در مسیر تکامل قرار می‌گیرد.

۵. انسان برای نیل به هدف اعلای حیات، باید از فعالیت‌های عقل سلیم که با وجدان پاک و دریافت‌های فطری وی هماهنگ است، بهره‌برد و در این راه، اراده و عزم جدی به خرج دهد (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۵: ۲۴۸ و ۲۴۹).

از نظر او ویژگی‌های حیات معقول عبارتند:

الف) جلوه‌ی عالی حقیقت رو به کمال.

ب) حیات آگاه نسبت به حقایق والای هستی.

ج) حیاتی در مسیر پیشرفت تکاملی انسان‌ها در راه هدف اعلائی زندگی که چنان وحدتی به زندگی آنها می‌بخشد که گویی همه آنها از پیکر واحدی هستند و یک روح آنها را به شعاع جاذبه الهی متصل می‌کند.

د) رهیدن از دام کمیت‌ها و ورود به آستانه ابدیت. چنین حیاتی، حیات معنادار است؛ حیاتی که انسان را از پراکندگی، تناهی‌های عالم ماده، تکرار و سردرگمی‌ها برهاند و او را به آرامش وصف‌ناپذیری برساند. انسانی که در حیات معقول زندگی می‌کند، به انسان سوار بر کشتی می‌ماند که آگاه از مسیر، مبدأ و مقصد حرکت است و هر سؤالی که از لحظه به لحظه موقعیت و جایگاهش پرسیده شود، به آن پاسخ مثبت می‌دهد. به باور او چنین انسانی هیچ‌گاه خود را یله و رها نخواهد دید بنابراین در نظر وی حیات معنادار فراتر از جلوه‌های ظاهری و سطحی حیات است (جعفری، ۱۳۸۱: ۲۷۷).

۱.۷. تبیین معقول از حیات معقول

بی‌تردید در اندیشه علامه جعفری، مقصود از معقول در «حیات معقول» عقل نظری جزئی نیست، زیرا عقل نظری جزئی، خواسته و مقصود را هدف و هر چه برای وصول به آن هدف مفید است، به‌عنوان وسیله گوشزد می‌کند؛ ولی هویت و ارزش این خواسته و مقصود و وسایل استخدام‌شده در راه وصول به آن را بیان نمی‌کند. این عقل به تبیین راه استنتاجات منطقی می‌پردازد، اما خود را موظف به پاسخ به این پرسش نمی‌داند که چگونه از این استنتاجات منطقی بهره‌برداری شود.. این عقل، می‌تواند طرق ایجاد نظم و هماهنگی جهان برونی و بیرونی را (که خود انسان تشخیص داده است) توضیح دهد، ولی وظیفه‌ای در قبال صحت و بطلان آن تشخیص و همه‌جانبه بودن آن بر عهده ندارد. دو وظیفه روشن عقل نظری عبارت است از: ۱. توصیف «آنچه هست» هم از نظر تحلیلی و هم از نظر ترکیبی؛ ۲. توجیه انسان به هدف و انتخاب وسایلی که درباره واقعیات تشخیص داده می‌شود. به گفته علامه جعفری، مولوی از جمله عرفایی است که ابیات فراوانی در انتقاد و محکوم کردن عقل نظری جزئی سروده است و از جمله:

عقل بند رهروان است ای پسر آن رها کن ره عیان است ای پسر

(جعفری، ۱۳۸۴: ۴۳۴)

وقتی عقل انسان بند و زنجیرهای رهروان می‌شود، دل فریبنده و جان هم حجاب خواهد شد، زیرا عقل نظری آنها را از فعالیت سالم برکنار می‌کند.

عقل بند و دل فریب و تن غرور و جان حجاب

راه ازین جمله گرانی‌ها نهران است ای پسر

(جعفری، ۱۳۸۴: ۴۳۴)

اگرچه مولوی با ابیات فوق، مبارزه بی‌امانی با پرستش‌کنندگان عقل نظری می‌کند، ما می‌دانیم که او مولوی است و می‌توانست در ادبیات خود، هویت عقل نظری جزیی را بیان کند، نه اینکه عقل نظری را به‌طور کل محکوم و مطرود سازد:

زین قدم وین عقل بیزار شو چشم غیبی بین و برخوردار شو

(جعفری، ۱۳۸۴: ۶۱۸)

بیش حکیمانه و عارفانه همه‌جانبه چنین است که ما حدود و مرزهای فعالیت‌های عقل نظری و جزیی را مشخص کنیم و بگوییم که شخصیت رشدیافته باید بداند که دایره فعالیت‌های عقل نظری محدود و قابل تجاوز به ماورای دایره خود نیست. از نظر علامه جعفری، عقل نظری نه تنها مزاحم و مضر نیست، وجود آن و فعالیت‌هایش در حیات معقول ضروری است. انسان‌ها به حکم انسانیت خویش، با انواعی از ابعاد جهان در ارتباط هستند و عقل نظری برای کشف و تنظیم این ارتباط می‌تواند فعالیت‌های مخصوص به خود را در اوایل همین راه انجام دهد.

بنابراین به نظر علامه جعفری، مقصود از عقل در حیات معقول، صرف عقل نظری جزیی نیست، اگر چه همین عقل می‌تواند به‌عنوان یکی از وسایل ضروری و مفید در بعد از حیات معقول به فعالیت بپردازد، زیرا حیات معقول آنچه را هست و ضرورت دارد یا به نحوی از انحا برای زندگی انسان مفید است، انکار نمی‌کند، بلکه «آنچه را که هست» با آنچه شایسته است، وارد حیات انسانی می‌کند. در حیات معقول، از یک طرف عقل نظری

و از طرف دیگر عقل عملی (که وجدان آگاه و محرک است) در استخدام شخصیت رو به رشد و کمال قرار می‌گیرند (جعفری، ۱۳۶۰: ۲۱۳ و ۲۱۴). قرار گرفتن عقل نظری و عملی در استخدام شخصیت رو به کمال، زمانی امکان‌پذیر می‌گردد که آن دو با یکدیگر هماهنگ باشند و شاید منظور مولوی که در ابیات ذیل عظمت عقل را بیان می‌کند، همین عقل هماهنگ با وجدان آگاه و فعال است:

رحم کن بر عیسی کن و بر خر مکن	طبع را بر عقل خود سرور نکن
کاین هوا پر حرص و حالی‌بین بود	عقل را اندیشه یوم‌الدین بود
عقل را دو دیده در پایان کار	بهر آن گل می‌کشد او رنج خار
حرص تازه بیهده سوی سراب	عقل گوید نیک‌بین کاین نیست آب
عاقبت‌بین است عقل از خاصیت	نفس باشد کاو نبیند عاقبت

(جعفری، ۱۳۸۴: ۲۲۸)

علامه جعفری معتقد است که حیات معقول از مرحله «رهایی» شروع می‌شود و از «آزادی» عبور می‌کند و در مرحله «الای» اختیار» شکوفا می‌شود. محققان حرفه‌ای غالباً میان این سه مرحله «رهایی، آزادی و اختیار» تفاوتی قائل نیستند، در صورتی که این سه مرحله، متفاوت و دارای اختلاف اساسی هستند:

۱. رهایی، برداشته شدن قید و زنجیری است که به‌نوعی از انواع، پایبند انسان شده است، اعم از اینکه این قید و زنجیر، جسمانی یا تعهدی قراردادی یا روانی باشد؛ مانند کسی که در زندانی محبوس شده باشد و موقعیت و وضع او پس از رهایی از زندان مورد توجه نباشد و نیز مانند کسی که تعهدی دارد و با عمل به مفاد تعهد یا منحل شدن آن با رضایت طرفین، از قید آن تعهد رها شود، بدون اینکه این رها شدن، تکلیف بعد از رها شدن را تعیین کند.

۲. آزادی، پدیده‌ای است از رها بودن از قید و زنجیر به اضافه داشتن توانایی انتخاب یکی از راه‌هایی که در مقابل خود دارد. ملاحظه می‌شود که انسان در این مرحله، از استقلال و شخصیت بیشتری از مرحله «رهایی» برخوردار است، ولی خود این آزادی،

تعیین‌کننده نیکی و بدی، عظمت و پستی و زشتی و زیبایی نیست و به‌همین دلیل است که متأسفانه آزادی به‌عنوان یک پدیده فوق‌العاده با اهمیت، در راه بی‌بندوباری‌ها مستهلک می‌شود.

۳. اختیار، عبارت است از نظارت و سلطه شخصیت به دو قطب مثبت و منفی کار برای بهره‌برداری از آزادی در راه وصول به خیر و رشد. اگر آزادی را به عقل تشبیه کنیم، اختیار، به‌دست آوردن معقول توسط فعالیت‌های عقلانی است. همچنین اگر آن را به نور فیزیکی تشبیه کنیم، اختیار، کار ضروری یا مفیدی است که در روشنایی آن نور انجام می‌دهیم (جعفری، ۱۳۶۰: ۴۳).

حیات انسانی مانند آب زلال و گوارایی است که از یک منبع می‌جوشد و آزادی از متن حیات انسانی مانند آب زلال و حیات‌بخش از منبع می‌جوشد و برای بهره‌برداری صحیح و مفید از آن آب، باغبانی لازم است که توسط او، آب با اندازه معین و در زمان خاص، گل‌ها و مزارع را برویاند و بارور کند. اختیار، بهره‌برداری شخصیت از آزادی در رویانیدن عوامل مؤثر در عظمت و رشد انسانی است. هر اندازه یک فرد در بهره‌برداری از آزادی در راه اختیار پیشرفت داشته باشد، به همان اندازه از حیات معقول بیشتر برخوردار است. به عقیده علامه جعفری، آیه «فاستبقوا الخیرات» (المائده: ۴۸) لزوم تکاپو در راه وصول به خیر و کمال را گوشزد کرده است و تکاپوی اختیاری هم در معنای سبقت و هم در معنای خیرات نهفته است، زیرا هدف‌هایی که به اجبار بر سر راه آدمی قرار می‌گیرند، فقط هنگامی با عنوان خیر توصیف‌پذیرند که با اختیار آن هدف را به‌دست آورند (جعفری، ۱۳۶۰: ۴۳).

نکته شایان تأمل در آرای علامه جعفری این است که وی بین هنر و حیات معقول نیز پیوند وثیقی برقرار می‌کند و هنر را مختص به انسان در حیات معقول می‌داند؛ به این معنا که هنر چه با نظر به جامعه‌ای که از اثر هنری برخوردار است و چه با نظر به نبوغ خود هنرمند، واقعیت بسیار ارزشمندی تلقی می‌شود که حذف آن از قاموس بشری، با حذف انسانیت انسان چندان تفاوتی ندارد. به نظر ایشان، حیات معقول یک هنرمند آن نیست که هدف او از به‌وجود آوردن اثر هنری فقط جلب تحیر و شگفتی مردم باشد، بدون اینکه حقیقت سودمندی را در جریان زندگی آنان وارد کند. اگر یک هنرمند پیش از آنکه هنرمند

باشد، از حیات معقول برخوردار باشد، با بارقه‌های ذهنی خود، پیش از آنکه کشتگاه حیات جامعه را بسوزاند، واقعیات ضروری و سودمند برای مردم را هدف قرار می‌دهد و آن بارقه‌ها را در راه روشن کردن آن واقعیات به کار می‌برد (جعفری، بی تا: ۱۵۸).

۲.۷. مصادیق حیات معقول در قرآن

در قرآن کریم آیاتی وجود دارند که به یکایک عناصر حیات معقول می‌پردازند:

۱. یکی از آیاتی که در قرآن کریم، عنصر حیات معقول را گوشزد می‌کند، آیه ۹۷ از سوره مبارک نحل است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ فَلْنَحْنِئْنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً». علامه جعفری در تفهیم معنای آیه، حیات پاکیزه را حیات معقول معنا و اذعان می‌کند که شکی نیست منظور قرآن از حیات طیبه، حیات طبیعی محض نیست، زیرا پاکیزگی حیات از آنجا ناشی می‌شود که طبیعت واقعی حیات در موجودیت انسانی با تمام ابعاد خود جریان یابد و این در حالی است که اساسی‌ترین بعد طبیعت واقعی حیات «گردیدن تکاملی» بوده که خداوند در نهاد انسان‌ها به ودیعت نهاده است (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۸: ۲۰۵).

علامه جعفری در شرح و تفسیر نهج البلاغه، بین مبنای فلسفی حیات معقول و مبنای قرآنی آن در ارتباط با حیات طیبه، پیوند عمیقی برقرار کرده است: مقصود ما از حیات معقول، زندگی‌ای است که با فعلیت رسیدن ابعاد اصیل حیات در مسیر کمال و بارور شدن آنها در آن، زندگی تأمین می‌شود. این حیات معقول است که در قرآن با عنوان حیات طیبه تذکر داده شده و هدف بعثت پیامبران الهی و آرزوهای انسانی همه عظمای بشریت در همه قاره‌های کره زمین از باستانی‌ترین دوران تاریخ تا به امروز، همین حیات طیبه بوده است (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۴: ۶۴). او در این مبنا با مفسر معاصر خود هم‌رأی است. جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد که در این معنا، حیات معقول راهی برای دستیابی انسان به حقیقت حیات خویش است و تحصیل حقیقت حیات انسان، جز از راه علم و ایمان و عمل صالح میسر نیست و این همان حیات طیبه‌ای است که خداوند، مؤمنان را به آن وعده داده است؛ بنابراین نه تنها حیات انسان به زندگی مادی محدود نمی‌شود، بلکه در جهات حیات اخروی است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۷۳ و ۱۷۴).

۲. آیه ۲۷ سوره ابراهیم: «يُثِبْتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند با قول ثابت در حیات دنیوی و اخروی تثبیت می‌کند. روشن است که زندگی بر مبنای اصول و قانون‌های عقلانی ثابت که مبنای وحدت شخصیت در جریان تحولات زندگی است، از مختصات «حیات معقول» محسوب می‌شود، نه حیات طبیعی محض؛ زیرا حیات طبیعی محض همواره در مجرای تأثیر و تأثر از طبیعت و انسان‌ها حرکت می‌کند. اگر پدیده‌ای در این حیات طبیعی به‌وجود آید، معلولی است که عوامل بیرون از سلطه و نظارت شخصیت در آن به‌وجود آورده است و اگر پدیده‌ای را به‌وجود آورد، اگرچه در ظاهر مستند به خود آن حیات است، استناد منطقی آن به شخصیتی که سلطه و نظارتی در مورد هیچ موضوعی ندارد، صحیح نیست، بنابراین منظور از «قول ثابت» اصول و قانون‌های عقلانی است که حافظ گردیدن شخصیت در عین وحدت آن است (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۸: ۲۰۵ و ۲۰۶).

۳. آیه ۴۲ سوره انفال: «لِيَهْلِكَ مِنْ هَلَكًا عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مِنْ حَيٍّ عَن بَيْنَةٍ»؛ تا کسی که هلاک می‌شود و زندگی او تباه می‌گردد، مستند به دلیل روشن باشد و کسی که زندگی می‌کند، زندگی او مستند به دلیل روشن باشد. به عقیده علامه جعفری، زندگی مستند به دلیل روشن «حیات معقول» است که تکیه‌گاه عقلانی دارد و هیچ سؤالی مربوط به هدف‌های نسبی و هدف مطلق زندگی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۸: ۱۸۷).

۴. آیه ۲۴ سوره انفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول او را اجابت کنید، هنگامی که شما را به آنچه حیات می‌بخشد، دعوت می‌کند. مسلم است که این آیه خطاب به مردم زنده آن روز بوده است، نه مردگان پوسیده در خاک. ولی زندگی آنان از مشتی حرکات و سکون‌های پست حیوانی و خودمحوری تجاوز نمی‌کرد، اینان مردگانی هستند که از زندگی بهره‌ای نداشتند جز نام آن را که به خود بسته بودند. پس حیاتی که اسلام آنان را برای برخورداری از آن دعوت می‌کند «حیات معقول» است (جعفری، ۱۳۶۳: ۱۸۷).

۵. آیه ۱۶۲ سوره انعام: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ حقیقتاً نماز و عبادات و حیات و موت من از آن پروردگار عالمیان است. بر طبق اندیشه

علامه جعفری جز «حیات معقول» هیچ نوعی از زندگی قابل عرضه به خداوند نیست. زندگی غوطه‌ور در شهوات و هوس‌های شیطانی و مبتنی بر قدرت‌پرستی و خودمحوری را نمی‌توان به خداوندی مربوط کرد که به وسیله وجدان‌ها و عقول انسان‌ها و توسط پیامبران، دوری از آن زندگی را دستور می‌دهد (جعفری، ۱۳۶۳: ۱۸۸).

۳.۷. دوبعدی بودن اجزای حیات معقول به‌عنوان هدف متعالی

در اندیشه علامه جعفری دوبعدی بودن اجزای حیات معقول، یکی از مختصات این حیات است که انسان با درک این دو بعد، هرگز خلأیی در زندگی احساس نمی‌کند: ۱. بعد هدفی؛ ۲. بعد وسیله‌ای.

بعد هدفی حیات معقول عبارت است از اینکه هیچ حادثه، گفتار، اندیشه و فعالیت مغزی و عضلانی که در راه این حیات از انسان سر می‌زند، بیرون از دایره حیات معقول نیست، زیرا هر یک از امور مذکور، موجی از کمال وابسته به حیات برین است.

بعد وسیله‌ای: حیات معقول برای انسان‌ها در هیچ نقطه‌ای از گذرگاه زندگی توقف و ایستایی نمی‌پذیرد، زیرا حیات معقول (که به‌طور جدی باز شدن و به فعلیت رسیدن سطوح با عظمت روانی را حقیقت بنیادینی می‌داند) در صورت توقف و ایستایی با تناقضی حل‌ناشدنی روبه‌رو خواهد شد.

این تقاضاهای کار از بهر آن شد موکل تا شود سرّت عیان

(جعفری، ۱۳۶۳: ۱۹۸)

این تکاپو و حرکت مستمر از مبداهای مقصدهای نسبی عبور می‌کند و تردیدی نیست در اینکه هر مرحله بالاتر، همان مرحله پایین‌تر به‌اضافه امتیاز جدید را دربر دارد، زیرا مرحله بالا بدون حیات مرحله پایین تحقق نمی‌پذیرد. به‌همین دلیل، هر یک از شئون حیات معقول برای وصول به مرحله عالی‌تر بعد وسیله‌ای را داراست. آیه‌ای که لزوم این عنصر را در حیات معقول تذکر می‌دهد، این است: «السابقون السابقون، اولئک المقربون»؛ آن انسان‌هایی که در حال سبقت‌جویی (در میدان حیات معقول) هستند، شایسته نزدیکی به پیشگاه خداوندی هستند. سبقت‌گیری در میدان تنگ و تاریک حیات طبیعی محض، بدون به‌کار

انداختن عقل سلیم و وجدان پاک امکان‌پذیر نیست (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۸: ۲۰۰).

نتیجه‌گیری

با تأمل در آرای علامه جعفری از زاویه نگاه به هدف متعالی انسان، این نتایج استخراج می‌شوند:

۱. هدف حقیقت مطلوبی است که اشتیاق وصول به آن، محرک انسان بر انجام دادن کارها و انتخاب وسایلی است که آن حقیقت را قابل وصول می‌کند و دارای دو جنبه درون‌ذاتی و برون‌ذاتی است و در همه موارد حقیقتی خارج از موقعیت فعلی انسان هدف‌گیر است.

۲. برای نیل به هدف متعالی حیات، لازم است خود حیات تفسیر شود و شناسایی حقیقت و ابعاد حیات نیز بدون در نظر گرفتن هدف متعالی پاسخگوی سؤال اساسی انسان نخواهد بود. در واقع، علامه جعفری بین شناسایی و تفسیر حیات و لحاظ کردن هدف متعالی، رابطه دوسویه‌ای برقرار می‌کند.

۳. زندگی دارای هدف، مختصاتی دارد که هر یک از آنها در عین وسیله بودن برای هدف متعالی حیات، بعدی از هدف عالی است. تعهد برین، شناخت ارزش حیات، برخورداری از روشنایی و سعادت، جدی گرفتن جهان هستی، تعدیل خود طبیعی و به‌دست آوردن آزادی برین، از خصایص و ویژگی‌های زندگی دارای هدف هستند.

۴. انسان زمانی می‌تواند زندگی معنادار و هدفداری داشته باشد که سرلوحه زندگی خود را آرمان‌های اخلاقی والا قرار دهد؛ آرمان‌های اخلاقی والایی که از دین نشأت گرفته باشند. دین، تنها راه هموار و کوتاه و حساب‌شده‌ای است که با آموزه‌های خود، انسان را به‌طور هدفمند در مسیر رو به تکاملی هدایت خواهد کرد.

۵. محمد تقی جعفری برای تبیین هدف متعالی، حیات انسان‌ها را به «حیات طبیعی محض» و «حیات معقول» تقسیم می‌کند و حیات معقول را حیاتی پاک از آلودگی‌ها می‌داند که فرد خودش را در مجموعه بزرگی با نام جهان هستی (که پایانش منطقه جاذبه الهی است) در مسیر تکامل می‌بیند؛ این حیات، حیات آگاهانه‌ای است که نیروها و فعالیت‌های جبری

و جبرنمای حیات طبیعی را با برخورداری از رشد آزادی شکوفان در اختیار، در مسیر اهداف تکاملی نسبی تنظیم می‌کند و شخصیت انسانی را که به تدریج در این گذرگاه ساخته می‌شود، وارد هدف اعلای حیات خواهد کرد. هدف متعالی انسان، در حقیقت شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است.

۶. جلوه عالی حقیقت رو به کمال، حیات آگاه نسبت به حقایق والای هستی، رهیدن از دام کمیته‌ها و ورود به آستانه ابدیت، از ویژگی‌های حیات معقول هستند.

۷. حیات معقول از مرحله «رهایی» شروع و از «آزادی» عبور و در مرحله والای «اختیار» شکوفا می‌شود. علامه جعفری برخلاف محققان حرفه‌ای که غالباً میان این سه مرحله تفاوتی قائل نیستند، این سه مرحله را متفاوت و دارای اختلاف اساسی می‌داند. اختیار، بهره‌برداری شخصیت از آزادی در رویانیدن عوامل مؤثر در عظمت و رشد انسانی است. هر اندازه یک فرد در بهره‌برداری از آزادی در راه اختیار پیشرفت داشته باشد، به همان اندازه از حیات معقول بیشتری برخوردار است.

منابع

۱. جعفری، محمدتقی (۱۳۸۱). امام حسین (ع) شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۲. _____ (۱۳۵۷). ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۳. _____ (۱۳۵۷). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: چاپخانه حیدری.
۴. _____ (۱۳۶۳). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، ج ۹ - ۷، تهران: انتشارات اسلامی.
۵. _____ (۱۳۷۳). تکاپوی اندیشه‌ها، تنظیم و تدوین علی رافعی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. _____ (۱۳۶۰). حیات معقول، تهران: انتشارات سیما.
۷. _____ (بی‌تا). زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران: انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی.
۸. _____ (۱۳۶۲). شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی، تهران: امیرکبیر.
۹. _____ (بی‌تا). فلسفه و هدف زندگی، تهران: ناصر خسرو.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). جامعه در قرآن، قم: اسراء.
۱۱. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۴). دیوان کبیر (شمس)، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: طلایه.
۱۲. _____ (۱۳۶۳). مثنوی معنوی، تهران: امیرکبیر.